

## ترجمه و هویت

(بخش دوم)

### ایلان استاوانس

#### ترجمه مجید باغینی پور

استعمار قاره آمریکا به دست اسپانیایی‌ها کاری نظامی بود، ولی معمولاً از نقشی که مترجمان حضوری در این به اصطلاح «فتح» ایفا کردند کمتر سخن به میان می‌آید. این مترجمان بومیانی بودند که علاوه بر زبان، فرهنگ و ذهنیت بومیان را نیز ترجمه می‌کردند تا اشغالگران بهتر بتوانند ثروت‌های این قاره را غارت کنند. نیمه اول این مقاله داستان غم‌انگیز تنی چند از این مترجمان بود و نیز داستان حیرت‌انگیز مردم بومی این قاره، مردمی که با اسلحه خود اشغالگران، یعنی زبان اسپانیایی، موفق شدند توجه جهان غرب را به فرهنگ شگفت‌انگیز خود جلب کنند و آن شکوه فرهنگی را که در جریان استعمار از دست رفته بود بازپس گیرند، هرچند در این راه بر سر هویت خود مصالحه کردند. در بخش پایانی مقاله به نحوه دریافت ادبیات آمریکای لاتین توسط خوانندگان آمریکایی می‌پردازیم.

حال که به بخش پایانی این مقاله رسیده‌ام، باید اذعان کنم که در دو بخش پیشین به شگفتی ترجمه و پارادوکس‌های آن پرداخته‌ام، حال آنکه در آغاز قصد من آن بود که درباره موضوعی کاملاً متفاوت سخن بگویم، یعنی کشف ادبیات آمریکای لاتین توسط خوانندگان آمریکایی. اما همین‌که آمدم بنویسم، دیدم که این موضوع در مقایسه با دو موضوع مرتبط دیگر اهمیت چندانی ندارد: اول ترجمه در مقام مفهومی در نیمکره جنوبی و دوم اندیشه کشف فرهنگی دیگر از طریق زبان. بنابراین مجبور شدم گامی به عقب بردارم تا درباره نقش مترجمان در مراحل نخستین فتح آمریکای لاتین و نیز ارتباط میان حاصل کارشان با هویت جمعی تأمل کنم. این بخش از بحث را می‌توان چنین خلاصه کرد: اول، پیدایش آمریکای لاتین بسیاری از زبان‌های بومی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؛ آمریکای لاتین برای ورود به تاریخ غرب ناچار شده است زبانی بیگانه و غیربومی را از آن خود کند؛ در نتیجه، هویت جمعی آمریکای لاتین هویتی هیبرید یا دورگه است. (کورتاسار از ایماژ سمندر مکزیک، و اکتاویو پاز از سمندر برای بیان استعاری این مفهوم بهره گرفته‌اند، یعنی موجودی مدام در حال متاسیون.)

بدیهی است که این هویت دورگه نه تنها فرهنگی، بلکه زبانی نیز هست، یعنی مجموعه‌ای از واژه‌های بیگانه، مجموعه‌ای از نقاب‌های به ظاهر نامرتبط که برای تعریف چیزی به کار می‌رود که در یک بُعد کلامی متفاوت شکل گرفته است. به همین دلیل بسی عجیب می‌نماید که اسپانیایی‌زبان‌ها و انگلوساکسون‌ها مرز مشترکی دارند، یعنی تاریخ درهم‌آمیخته آنان چیزی نیست جز یک رشته سوءتفاهم‌ها، بدرفتاری‌ها و ارتباطات نادرست و، همچون فتح تنوشیتلن<sup>۱</sup> به سال ۱۵۲۳ میلادی، ناکامی در ترجمه.

بسیار گفته شده که زخمی خونین، یعنی رودخانه غیرقابل کشتی‌رانی ریوگراندا به طول ۱۸۰۰ مایل، ایالات متحده را از بقیه قاره آمریکا جدای می‌کند. این رودخانه فقط مرزی فیزیکی نیست، بلکه مرزی ذهنی و کلامی نیز است؛ بدین مفهوم که در سمت شمال، فرهنگ پیوریتن‌ها حاکم است که با انگلیسی ریاضی‌گونه‌اش تناسب کامل دارد. در سمت جنوب، اغتشاش فرهنگی حاکم است مبتنی بر دو زبان اسپانیایی و پرتغالی، دو زبان رومیایی نه‌چندان تکامل‌یافته‌ای که برای ابراز عشق و پشیمانی و افسردگی ساخته شده است. برای اسپانیایی‌زبان‌ها هویت کلاسی سردرگم و برای انگلوساکسون‌ها خط‌سیری پیش‌رونده بود. وقتی پیوریتن‌های بریتانیایی در سی کولونی مهاجرنشین ساکن شدند، با قدرتی چالش‌برانگیز همچون امپراطوری آرتک‌ها یا اینکاها روبه‌رو نشدند. رویارویی آنان با بومیان عمدتاً به معنی رفتن به سرحدات دوردست بود. دشمن آنان نه از نظر نظامی و نه از نظر فلسفی به قدرت و پیچیدگی جمعیت‌های بومی نبود که جنگجویان اسپانیایی و پرتغالی با آنها مواجه شده بودند. همچنین، میزان اختلاط، چه ژنتیکی چه کلامی، در مقایسه با فرهنگ اسپانیایی‌زبان‌ها، اصلاً قابل قیاس نبود. نتیجه عبارت بود از دو جهان‌بینی شدیداً متضاد، و دو بینش ناسازگار با هم. گفت‌وگوی دو طرف منحصر بود به بحث درباره قوانین و عهدنامه‌هایی که از تنش فی‌مابین می‌کاست و امواج مهاجران را مدیریت می‌کرد و بر قراردادهای اقتصادی ناعادلانه که پیوسته آنها را به رویارویی خشونت‌آمیز سوق می‌داد کنترل اعمال می‌کرد. نباید فراموش کرد که ایالات متحده اگرچه گستاخانه خود را آمریکا می‌نامد، فقط بخشی از قاره آمریکاست، اما بخشی بسیار متفاوت، و دلیل تفاوتش این است که دیگران را وادار می‌کند آن را متفاوت و برتر ببینند.

ادیبانی که در بخش شمالی قاره نوشته می‌شد، به لطف حضور مترجمان بی‌شمار و اغلب گمنام در نیمه دیگر قاره همیشه مورد توجه بود. اندکی پس از انتشار بیوگرافی کریستوفر کلمب به قلم واشینگتن اروینگ، این اثر در بریتانیای کبیر منتشر شد، ولی پیش از آن به زبان اسپانیایی، نخست در مادرید و بارسلونا، و بلافاصله بعد از آن در آن سوی اقیانوس اطلس، در کلان‌شهرهای پایتخت در نیمکره جنوبی منتشر شده بود. همچنین اثر استادانه زندگی

فکوندو: تمدن و وحشی‌گری<sup>۲</sup> نوشتهٔ دِمینگو فوستینو گواهی است بر تأثیر داستان‌نویسی جیمز فینمور کوپر بر مرزنشینان آرژانتین و شیلی. خوسه مارتی و روبن داریو نه تنها والت ویتمن، رالف والدو امرسون، و تعالی‌گرایان ایالت‌های نیوانگلند آمریکا را به‌خوبی می‌شناختند، بلکه سخت تحت تأثیر آنان بودند. ادگار آلن پو تأثیری تعیین‌کننده بر خلق داستان‌های طبیعت‌گرای نویسندهٔ اهل اروگوئه، هوراسیو کی‌روگا داشت. این همه ثابت می‌کند که آمریکای لاتین با بهره‌گیری از ابزار ترجمه به‌خوبی توانست گرایش‌های روشن‌فکرانه و هنری همسایهٔ شمالی‌اش را جذب کند.

در دههٔ شصت، جان دوس پاسوس، ارنست همینگوی، و ویلیام فاکنر برای کتاب‌خوانان بوگوئا، مکزیکوسیتی، و مونته‌ویدئو نام‌های بسیار آشنایی بودند، اما کمتر کسی در ایالات متحده آثار ادبی همسایگان جنوبی را می‌شناخت. البته چند فهرست از کتاب‌های نویسندگان آمریکای لاتین منتشر شده بود، ولی هیچ آمار مفیدی در مورد ترجمهٔ آثار ادبی آمریکای لاتین در دست نبود، و این کاری بسیار ضروری بود چون آغاز گرایش آنگلو ساکسون‌ها به فرهنگ‌های اسپانیایی‌زبان را نشان می‌داد. یکی از نخستین شیفتگان فرهنگ‌های اسپانیایی‌زبان دانیل جی. برینتون بود که، همان‌طور که پیش از این گفتم، ترجمه‌هایش از ناواتلی به انگلیسی کمک کرد تا تمدنی را که هم از نظر مردم‌شناختی هم از نظر سیاسی فراموش شده بود معرفی کند. تا اواخر دههٔ بیست، احتمالاً داریو معروف‌ترین ادیب این منطقه بود، اما وی (به‌واسطهٔ دوستش خوان رامون خیمنس) بیشتر در اسپانیا شناخته شده بود و نامش به‌ندرت در شمال رودخانهٔ ریوگرانده به گوش می‌خورد. انتشارات متون کتاب‌قصه‌های جنگل نوشتهٔ کی‌روگا و ترجمهٔ آرتور لیوینگستون را در ۱۹۲۳ در لندن چاپ کرد، اما نتوانست آن را در ایالات متحده نیز به چاپ برساند. تعداد مترجمان زیاد نبود، و آنهایی هم که ترجمه می‌کردند نمی‌توانستند به‌سادگی مدیران انتشاراتی را قانع کنند که کتاب‌هایی از آمریکای جنوبی چاپ کنند. یک مورد استثناء خانم هریت دو اونیس، زادهٔ ۱۸۹۹ و همسر استاد دانشگاه کلمبیا پروفیسور فدریکو دو اونیس بود. خانم دو اونیس متخصص فرهنگ عامه بود و به دو زبان اسپانیایی و پرتغالی روان تکلم می‌کرد. او در ۱۹۳۵ با ترجمهٔ رمان سایهٔ دوم اثر ریکاردو گیرالدس توجهات را به ادبیات آمریکای لاتین جلب کرد. همچنین او بود که آثار قوم‌نگار کوبایی فرناندو اورتیز، مقاله‌نویس کلمبیایی جرمن آسینیگاس، طرف‌دار حقوق زنان اهل بولیوی دیاس لوزانو، و رمان‌های نخستین خورخه آمادو برزیلی را به جهان انگلیسی‌زبان معرفی کرد. انقلابی که ترجمه‌های این بانو برپا کرد بسیار بطئی بود: یکی از همکارانش اِریل کی جیمز، در سال ۱۹۳۵ ترجمه‌ای از رمان گرداب<sup>۳</sup> اثر خوزه اوستاسیو ریورا را منتشر کرد، اما در دههٔ چهل بود که ترجمه‌های وی و ترجمه‌های سایر شیفتگان آمریکای لاتین و آمریکای

جنوبی کم کم مخاطبانی برای خود پیدا کردند، و این امر به دلیل چاپ گلچین‌های ادبی بود که انواع و اقسام سبک‌ها را عرضه می‌کردند. (از دهه بیست تا دهه چهل گلچین‌های ادبی اندک و پراکنده‌ای، از جمله قصه‌های برزیلی توسط آیساک گلدبرگ، قصه‌هایی از آرژانتین توسط والدو فرانک، و جشن ماه نوامبر توسط اینجل فلور گردآوری و منتشر شدند.)

نزدیکی مکزیکی به ایالات متحده، علاقه نویسندگانی همچون گراهام گرین، مایک گولد، و کاترین آن پُرتر به انقلاب ۱۹۱۰ به رهبری پانچو ویلا و امیلیانو زاپاتا، و پیامدهای آن، و همچنین خلع‌ید از صنعت نفت مکزیکی در اواخر دهه سی، باعث شد که به نویسندگان بومی مکزیکی توجه ویژه‌ای شود. فهرست ترجمه‌های انجام‌شده هرچند مفصل نیست، اما جالب توجه است: ترجمه منسوخ‌شده انریکه مونگوا از اثر کلاسیک فلک‌زده‌ها<sup>۶</sup> نوشته ماریانو آسوئل در ۱۹۲۲، و به دنبال آن ترجمه دُنیس از عقاب و افعی<sup>۷</sup> نوشته مارتین لویس گوزمان در ۱۹۳۰ منتشر شدند. سپس، کاترین آن پورتر، که محل رخ‌دادن داستان‌های خودش تحت عنوان یهودای شکوفان<sup>۸</sup> در مکزیکی بود، در ۱۹۴۲ ترجمه‌ای از طوطی مبتلا به جرب نوشته فرناندز لیزاردی را با پیش‌گفتاری به قلم مترجم منتشر کرد. اما فقط ترجمه آثار نویسندگان مکزیکی در دستور کار نبود. دُنیس آثار رمان‌نویس اهل پرو سیرو ای لَگریه را ترجمه کرد که قبل و بعد از جنگ جهانی دوم نویسنده‌ای مشهور بود ولی امروز به دست فراموشی سپرده شده است. ماریا لویسا بومبال اهل شیلی ترجمه‌های برجسته خود از خانه‌ای در مه<sup>۹</sup> و بانوی کفن‌پوش<sup>۱۰</sup> را در اواخر دهه چهل منتشر کرد؛ در دهه چهل همچنین شاهد استقبال از قریحه خوسه رولتای مکزیکی در ایالات متحده بودیم. بومبال، که امروزه وی را طلایه‌دار «رنالیسم جادویی» می‌دانند، نخستین نویسنده سرشناس آمریکای لاتین بود که با ترجمه آثار خودش در آنها «بازنگری» کرد. ترجمه اثر به قلم خود نویسنده کاری بود که چند دهه بعد تاحدی به عنوان راهبردی برای جلوگیری از بدفهمی مترجمان و برقراری تماس بی‌واسطه با ویرایشگران به رسمیت شناخته شد؛ برخی از نویسندگانی که آثارشان را به انگلیسی نوشتند، یا آثار خود را به اصطلاح «اقتباس» کردند، عبارتند از: بورخس، با «جستاری در حدیث نفس»<sup>۱۱</sup>، که نخست در دِنیورکر منتشر شد، و همچنین مانوئل پویبگ، با رمان نفرین ابدی بر خواننده این صفحات<sup>۱۲</sup>؛ گِیرمو کابرا اینفانته، با دود مقدس<sup>۱۳</sup>؛ ژوآئو اوبالدو ریبری رو با سرهنگ جتولیو<sup>۱۴</sup> و ذهن نامرئی<sup>۱۵</sup>؛ و کارلوس فونتنس با مجموعه مقالاتش خودم و دیگران و آینه مدفون<sup>۱۶</sup>.

در دهه شصت، بورخس (مشترکاً با ساموئل بکت) جایزه فورمنتور و آستوریاس جایزه نوبل ادبی ۱۹۶۷ را دریافت کردند و نیز تا حدی در نتیجه تلاش مترجمانی چون گریگوری راباسا و هلن لین که اکثرشان معلم‌ها، الگوها و دوست‌های من بوده‌اند انفجاری ادبی رخ داد

که توجه جهانیان را به گارسیا مارکز، کورتاسار، ماریو بارگاس یوسا، کابریا اینفانته، دونوسو، و فوئنسس جلب کرد. از آن زمان به بعد وضعیت دگرگون شد. مترجمان برای موفقیت در کارشان اغلب نیاز داشتند که با نویسندگان آثاری که ترجمه می‌کردند، ارتباط برقرار کنند. بسیاری از آنها، از جمله راباسا، بر این باورند که موفقیت مترجم «بستگی به دانش نویسنده از زبان انگلیسی و شرایط سیاسی حاکم» دارد. راباسا ادعا می‌کند که کورتاسار در جریان ترجمه آثارش بسیار کمک‌حال وی بوده است:

اکثر تغییراتی که در لی لی<sup>۱۵</sup> اعمال شد، کار خود کورتاسار بود. گارسیا مارکز نیز دست مترجم را باز می‌گذاشت. او همچون جوپس ذهن بازی داشت؛ هر تفسیری از اثرش را می‌پذیرفت، حتی تفسیری که بسیار چپ‌روانه بود. وقتی ترجمه‌ام را نشان می‌دادم، می‌گفت: درسته! درسته! او نویسنده‌ای واقعی بود، بدین معنی که به حرکتی که در اثرش صورت می‌دهد خود آگاهی ندارد و چیزهایی در اثر خود می‌بیند که پیش از این به آنها وقوف نداشته است. در هاوانا، به دلیل حاکمیت رژیم کمونیستی تماس مستقیم با خوزه لزاما لیما خطرناک بود، و او در مورد ترجمه اثرش هم بسیار سخت‌گیر بود. من از طریق یکی از دوستان ارزان سرسختش به نام کورتاسار با او ارتباط برقرار می‌کردم. برگه‌های ترجمه‌ام را به پاریس محل اقامت کورتاسار می‌فرستادم، و او آنها را به پیکر آشنا در سفارت کوبا در پاریس می‌داد که به هاوانا می‌رفت و برگه‌ها را به لزاما لیما تحویل می‌داد، و سپس برگه‌ها به پاریس و نیویورک عودت داده می‌شدند. کار ترجمه تا نیمه‌های راه نسبتاً به خیر و خوشی پیش رفت تا اینکه کورتاسار از طرف دولت فرانسه عنصر نامطلوب شناخته شد و ارتباط قطع شد. تا آن زمان، من بخش زیادی از کار را ترجمه کرده بودم بنابراین کار را تمام کردم و سعی کردم تا حد امکان به مقصود نویسنده پای‌بند بمانم. این موارد را به این جهت ذکر کردم که بگویم به‌طور کلی دوست دارم دست‌نویس ترجمه‌ام را برای نویسنده بفرستم. مثلاً، ترجمه‌ام را برای بارگاس یوسا می‌فرستادم، و او آن را با یادداشتی بدین مضمون برمی‌گرداند: «نه، منظور من این بود و نه آنچه شما ترجمه کرده‌اید.» گاه مترادفی را پیشنهاد می‌کرد، اما واژه پیشنهادی‌اش در ترجمه جا نمی‌افتاد.

اما مترجمان دیگر ترجیح می‌دهند، به تعبیر بولدِر، روی «جنازه متن ادبی» کار کنند. یکی از این مترجمان توبی تالبوت است. وی رمان زندانی بدون نام، سلول بدون شماره<sup>۱۶</sup> اثر یاکوبو تیمرمان را به انگلیسی ترجمه کرده است. هرچند او در گفت‌وگویی در این زمینه اظهار داشته که کار با نویسندگانی همچون امبرتو کنستانتینی و لوئیزا والنزولا که در قید حیاتند، به او کمک کرده تا موارد مبهم بین زبان انگلیسی و زبان اسپانیایی را حل و فصل کند، اما رابطه مترجم با نویسنده در قید حیات ممکن است به کشمکشی بین دو زبان تبدیل شود. او می‌گوید که «کنستانتینی بر سر آوردن یا نیاوردن حرف ربط y (در اسپانیایی به معنی «و») یکسر با ما

جروبحث می‌کرد. اما نویسندگانی که در قید حیات نیستند فقط از پشت سر من به ترجمه‌ام خیره می‌شوند.»

اگر آن‌گونه که از پاوند در مقاله الفبای خواندن<sup>۱۷</sup> اظهار کرده است، ادبیات خبری است که خبر باقی می‌ماند، مترجمان این قابلیت را دارند که خبر را نو کنند و مدام آن را تازه کنند. آثار اصیل هنری را، آن‌گاه که در زمره آثار معتبر قرار می‌گیرند، نمی‌توان به ترکیشان دست زد؛ اما زبان ترجمه‌ها اغلب کهنه می‌شوند. ترجمه‌های جدیدی لازم است تا سلیقه‌های جدید را ارضا کنند. بنابراین، قابل‌پیش‌بینی است که در آینده‌ای نزدیک، ترجمه راباسا از صد سال تنهایی یا ترجمه امین دونالد پیتس از داستان‌های کوتاه بورخس با ترجمه‌های دیگری جای‌گزین شوند تا با زمانه خودشان تطابق بیشتری پیداکنند. آنخل ماریا گاریبی‌ها و میگوئل لئون پرتی‌یاهای آینده، با بهره‌گیری از ابزارهای مفید آکادمیک خود، تعبیرهای اشتباهی را که متوجه نشده‌ایم اصلاح خواهند کرد. آنها در هزاره آینده، با بررسی آئین‌ها، تحلیل نگرش‌ها، و دست‌یابی به بصیرتی پیرامون قوم مغلوب، ما را به کرانه‌هایی بس دورتر خواهند برد. در آینده، به کار این گروه از مترجمان پرشور و پرکار معاصر به چشم حرکتی آغازگرانه خواهند نگرست، و آثار آنها را نیز قابل‌جایگزین خواهند دانست. اما اهمیتی ندارد. هر چند این مترجمان ممکن است به تحریف متهم بشوند، اما در اثر تلاش آنها بوده است که اولین بار درهای جهانی منزوی گشوده شده است. آنان ملکارجو و خولیانیلوی نوین، و اخلاف برحق دانیل جی برینتون هستند. آنان دیگر برخلاف تمایل خود ترجمه نمی‌کنند و مجبور به فرار از دست‌حامیان خود نیستند؛ برعکس، آنان در نبرد ترجمه جنگجویانی خردمند و فعالند. شکی نیست که آمریکای لاتین امروزه در مقایسه با یک قرن پیش بسیار از انزو خارج شده و بسیار بیشتر از گذشته با جهان در گفت‌و شنود است. واژه‌ها جای سکوت را گرفته‌اند و از زبانی به زبانی دیگر رفته‌اند. به این تعبیر، هریت د‌انیس و جانشینانش کاوشگرانی بی‌باک به سبک سر والتر رالی هستند، و چراکه نباشند؛ به قول آلبار نونز کابثا د‌باکا، آنان سراغ جغرافیای تخیل رفته‌اند. به قلمروهایی نفوذ کرده‌اند که برای بسیاری از مردم منطقه ممنوعه است. آنها تفسیر می‌کنند، و دست‌نیافتنی‌ها را دست‌یافتنی می‌سازند و با گسترده‌تر کردن افق دیدمان، ذهنمان را ارتقا می‌بخشند. این گفته قدیمی مترجم، خائن [است] خالی از حقیقتی نیست چون کار مترجمان مستلزم کمی خیانت است. (آنها برای اینکه واقعیتی خیالی را دست‌یافتنی کنند مجبورند پیام را طور دیگری جلوه بدهند، مهر خود را بر آن بزنند، و یا آن را با زبان و فرهنگ خود تطبیق بدهند؛ و می‌دانیم که این‌گونه تطبیق دادن‌ها مستلزم کمی تحریف است.) با وجود این، بینش مترجمان ممکن است به شکافی عمیق منجر شود چون مترجمان دست به بازآفرینی می‌زنند؛ آنها به خانه‌ای که از پیش مبله شده وارد می‌شوند و آن را از نو به سلیقه خود

می‌آریند، و مهارتشان در این امر اهمیت خاصی دارد زیرا مهارتشان در قلمروی زبان اعمال می‌شود، قلمرویی که از بدو پیدایش آکنده از سوءتفاهمات بزرگ بوده است؛ آمیزه‌ای مغشوش از واژه‌ها، واقعیت‌ها، و کنش‌ها. طُرفه اینکه آنچه را زمانی در طی فتح قاره آمریکا در ترجمه از دست رفته بود دوباره می‌توان با همان ابزار بازپس گرفت.

---

<sup>1</sup> Tenochtitlan

<sup>2</sup> Life of Facundo: Civilization and Barbarism

<sup>3</sup> The Vortex

<sup>4</sup> The Underdogs

<sup>5</sup> The Eagle and the Serpent

<sup>6</sup> Flowering Judas

<sup>7</sup> The house of Mist

<sup>8</sup> The Shrouded Woman

<sup>9</sup> Autobiographical Essay

<sup>10</sup> Eternal Curse to the Reader of These Pages

<sup>11</sup> Holy Smoke

<sup>12</sup> Sargeant Getulio

<sup>13</sup> An Invisible Memory

<sup>14</sup> The Buried Mirror

<sup>15</sup> Hopscotch

<sup>16</sup> Prisoner Without a Name, Cell Without a Number

<sup>17</sup> ABC of Reading